



جمعه

ضمیمه نوجوان

شماره ۷۷ ■ آبان ۱۴۰۰

نوجوان
جامعه



سید سپهر
جمعه زاده



پیام‌های خود را به
بست الکترونیکی
ضمیمه نوجوانه
به نشانی
زیر ارسال کنید.
info@jamejamdaily.ir

شماره پیامک
۳۰۰۰۱۲۲۳
نیز راه ارتباطی
دیگر ما
با شماست

ذکر خیری از زنده یاد عبید... زاکانی علیه الرحمه

از قزوین تا شیکاگو

مکتوب فارسی، عبید زاکانی در قزوین و آقای یوجین دایچ در شیکاگو چشم به جهان گشودند و بالطبع از حکمت خدا راه فراری نیست...

در جایی عبید ما آورده است که گویند مردی با دوستش گفت: «مرا چشم درد می‌کند، تدبیر چیست؟» دوستش پاسخ داد: «مرا پارسال دندان درد می‌کرد، بکنندم!» حکایتی که از مرحوم زاکانی نقل شد هم نشان از طنزپردازی او و هم نشان از علاقه او به کندن دندان لق است. عبید با کسی تعارف نداشت و در جامعه خود تقریباً به همه چیز اعتراض می‌کرد. از شاعران هم عصر با عبید زاکانی می‌توان به حافظ شیرازی، سراج الدین قمری و سلمان ساوجی اشاره کرد. با آن‌که عبید زاکانی چندین سال در شیراز اقامت داشت اما آثاری از او در دست نیست که بیانگر رابطه او با حافظ باشد یا این‌که یکدیگر را ملاقات کرده باشند.

در این میان البته این سؤال مطرح می‌شود که عبید وقتی هم عصر حافظ بوده پس از روی کدام کتاب برای خودش فال می‌گرفته؟ این گونه که پیدا است ارتباط درست و حسابی هم که با حافظ نداشته اما بی‌گمان هرکسی جای عبید بود این فرصت را غنیمت می‌شمرد و می‌رفت و حافظ را با کیفیت 4k ملاقات می‌کرد و از یک فال حضوری مستفیض می‌گشت.

می‌دانیم که پادشاهان سلسله‌های اینجو و آل جلائری در زمان گذشته، فارس را تحت سلطه خود قرار داده بودند. حکام فارس، خاندان زاکان را پذیرفتند و با دربار آنها روابط نزدیکی داشتند. عبید زاکانی به منظور تحصیل علوم زمان خود به شیراز سفر کرد و به دلیل سابقه خاندان زاکان، مورد توجه حاکمان فارس قرار گرفت. او با برخی از پادشاهان، هم عصر بود که از آنها می‌توان به «شاه شجاع مظفری»، «سلطان اوپس جلائری»، «علاء الدین محمد» و «شاه شیخ ابوالحسن اینجو» اشاره کرد. عبید زاکانی از آنان در تألیفات خود نام برده است و تقریباً شلنگ

آن طنزپرداز، آن لطیفه‌ساز، آن صاحب لطایف، آن شهره طوایف، آن نویسنده رساله دلگشا، آن منتقد پادشاه، آن مرد دیوانی، خواجه نظام الدین عبید... زاکانی، از آن دسته مردم بود که یک عمر به ریش این دنیا خندید و البته همزمان گریست!

در جراید و دست نویس‌های مرحوم حمدا... مستوفی (همشهری عبید) آمده است که خانواده عبید، کلاً به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یک شعبه که اهل دانش‌های معقول و منقول بودند و شعبه دوم که این آقای مستوفی آنها را ارباب الصدور (یعنی وزیران و دیوانیان) می‌نامد. حمدا... خان، از عبید به عنوان نظام الدین عبید... زاکانی یاد می‌کند و او را از شعبه دوم می‌داند. با این همه اطلاع دقیقی از مقام صدارت یا وزارت برای عبید در دست نیست و همین قدر می‌دانیم که در دستگاه پادشاهان فردی محترم بوده است.

البته این‌که آقای مستوفی، عبید را مردی اهل صدارت و مشاورت در دستگاه حکومت دانسته است اما برای این ادعا در تاریخ شاهد مثال یا سندی نمی‌توانیم پیدا کنیم شاید به علت این است که احتمالاً عبید زاکانی، فامیل یک زاکانی دیگر بوده و بعد از آن‌که آن زاکانی برایش حکم مشاورت زده، مردم اعتراض کرده‌اند که چرا فامیل بازی می‌کنید! بعدش هم آن زاکانی حکم عبید را لغو کرده و خلاصه برای همیشه در تاریخ مجهول مانده که بالاخره عبید زاکانی، میان دفتر و دستک امیران رفت و آمد داشته یا نه! لذا باید توجه کنیم که نباید در زدن حکم عجله کنیم! عبید ما یک کتابی دارد تحت عنوان موش و گربه. این کتاب را بسیاری از معلمان ادبیات در طول تاریخ بعد از عبید پیشنهاد کرده‌اند که بخوانیم. برخی از بزرگان حدس زده‌اند که اگر حضرت باری تعالی، آقای یوجین مریل دایچ، خالق تام و جری را با جناب زاکانی در یک شهر متولد می‌کرد یا دست معاصر، کنار یکدیگر قرارشان می‌داد، احتمالاً تصادف مغزی این دو بشر با هم منتج به تولید آثاری می‌شد که بیا و ببین! اما خوب به هر حال این اتفاق نیفتاد و پدر طنز

را گرفته است روی خاکمان وقت!

صراحت و رک بودن شاید دو شاخصه اصلی اشعار و حکایت‌های عبید باشد؛ صراحتی که در تک‌تک حکایات او نیز پیدا است. فی‌المثل در حکایتی که عبید می‌گوید: «یکی اسبی به عاریت خواست. گفت اسب دارم اما سیاه هست. گفت مگر اسب سیاه را سوار نشاید شد. گفت چون نخواهم داد همین قدر بهانه بس است!» یا در جایی دیگر بیان می‌دارد: «رنجوری را سرکه هفت سال فرمودند. از دوستی بخواست. گفت من دارم اما نمی‌دهم. گفت چرا. گفت اگر من سرکه به کسی دادمی سال اول تمام شدی و به هفت سالگی نرسیدی!» البته من به عنوان نویسنده این تذکره ترجیح می‌دهم حالا که به انتهای تذکره عبید زاکانی رسیده‌ایم، نوشته‌ام را با این حکایتش به پایان ببرم که گفت: «کسی در تابستان از بغداد می‌آمد. گفتند آنجا چه می‌کردی. گفت: عرق!» (تشویق حضار)



شماره قبل عکس زیر را برای شما قرار دادیم. تعدادی از جملات برگزیده دوستان تان را در ادامه می‌خوانید.

عکس بی‌قاب

یوسف دلیری / سبزوار		فاطمه زهرا سبحانی / تهران		سحر اکبری / آرد فارس		حدیثه محمدی / کرج	
قورمه سبزی	بچه کوچیکه	زمستون	بوی پیاز	بوی پیاز	بچه کوچیکه	بچه کوچیکه	بچه کوچیکه
قیمه	بچه وسطی	پاییز	خود پیاز	خود پیاز	بچه وسطی	بچه وسطی	بچه وسطی
املت	بچه بزرگه	تابستون	پیاز سرخ شده	پیاز سرخ شده	بچه بزرگه	بچه بزرگه	بچه بزرگه
سید امیرحسین امامی / تهران		علیرضا چامه / کرمانشاه		حنانه محمدی / کرج		فاطمه جاوری / اصفهان	
کلاس تاریخ	امتحان میان ترم	نمره مستمر	امتحان میان ترم	امتحان میان ترم	من ساعت ۲ نصفه شب	من ساعت ۲ نصفه شب	من ساعت ۲ نصفه شب
کلاس ریاضی	امتحان کلاسی	نمره امتحان نهایی	امتحان کلاسی	امتحان کلاسی	من بعد از ظهر	من بعد از ظهر	من بعد از ظهر
کلاس ادبیات	امتحان ترم	رتبه کنکور	امتحان ترم	امتحان ترم	من صبح	من صبح	من صبح